

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد و آله الطاهرين

جلسه سی و پنجم؛ ۱۴۰۲/۰۸/۲۹ فقه العروة الوثقی (اجتهاد و تقلید) استاد علی دوست

درس خارج باید مصداق فرمایش امیرالمؤمنین؛ باشد که فرمودند: «اضربوا بعض الرأى ببعض، يتولد منه الصواب». لذا جلسه درس با جلسه فتوا و استفتا تفاوت دارد. این را برای این عرض کردم که می-خواهیم نگاهی به حرف‌های گذشته داشته باشیم که آیا می‌توان رویکرد دیگری به بحث تقلید داشت که نتیجه آن خلاف چیزی باشد که تاکنون به آن رسیده‌ایم یا خیر؟

اگر پرسیده شود خلاصه حرف‌های گذشته (حرف‌های علما) چه بوده است؟ گفته می‌شود: ما چیزی به نام تقلید داریم و تقلید هم رجوع جاهل به عالم است و عالم می‌شود مرجع علمی و جاهل هم برای عمل می‌آموزد. معلوم شد که کلمه تقلید خصوصیت ندارد، شما بگویید متابعت، اتباع، تصدیق، رجوع و ...

بحث بعدی بحث لجنه بود (لجنة الافتاء). قرار شد که لجنه مشکلی نداشته باشد؛ زیرا همانطور که قرار شد اگر شخص بتواند مرجعیت علمی داشته باشد، گروه نیز بتواند مرجعیت علمی داشته باشد. حالا این گروه هر مبنایی می‌خواهند داشته باشند؛ مانند سازمان «اُپک» که اتفاق آرا را ملاک می‌داند یا مثل بسیاری از سازمان‌های دیگر که اکثریت آرا را ملاک می‌دانند.

معمولاً کلمات علما همین است که بیان شد و ما نکته اضافه‌ای را از خودمان بیان نکردیم. تقلید نیز مانند سایر موارد، رجوع جاهل به عالم است که جاهلان به عالمان مراجعه می‌کنند. این مبنا لوازمی دارد که از جمله آن، صحیح بودن رجوع به لجنه است؛ زیرا در رجوع جاهل به عالم، ملاک، مراجعه به شخص نیست و می‌توان به لجنه، شخصیت حقوقی و شورای افتاء مراجعه کرد.

مقلد نیز می‌تواند شخص حقیقی باشد و هم می‌تواند شخصیت حقوقی مانند شرکت، بانک و... باشد. مثلاً گفته شود این بانک یا شرکت بر اساس فتوای فلان مرجع اداره می‌شود. منظور از تقلید شخصیت حقوقی، برنامه و قوانین شرکت است. البته ممکن است اعضای شرکت مقلد آن کسی که قوانین شرکت بر اساس فتوای او است نباشند و برخی از آنها ممکن است باقی بر میت باشند اما شرکتی که تازه تأسیس شده است و قبلاً از مرجعی تقلید نمی‌کرده نمی‌تواند بر اساس بقای بر میت و فتوای مرجع متوفی اداره شود.

در رجوع جاهل به عالم، الذكاء الاصطناعي (هوش مصنوعی) نیز اگر نظر بدهد (آیا هوش مصنوعی می‌تواند اجتهاد کند و اگر اجتهاد کند، نظر او معتبر است یا خیر؟) و ضابطه اقتضا کند معتبر است و گاهی داده‌های هوش مصنوعی بهتر است.^۱ این یک مبنا و نگاه به بحث تقلید است که در رجوع

۱. از ما می‌پرسند چرا در حوزه هوش مصنوعی ورود نمی‌کنید؟ بنده می‌گویم باید اجازه دهیم مسائلی که در حال شدن است به استقرار برسد تا بتوان پیرامون آن بحث کرد؛ زیرا هوش مصنوعی، بیت‌کوین و ... هنوز در حال تحول است. باید دقت شود که چیزی گفته نشود تا بعداً مجبور شویم پول کلانی هزینه کنیم تا آن کتاب‌ها جمع شود و برای حوزه بد باشد.

جاهل به عالم بود که از لوازم آن، جواز رجوع به هوش مصنوعی و لجنه است اگرچه علما مطرح نکرده‌اند. این نگاه لوازم بسیاری دارد. اگر این نگاه به مسئله تقلید باشد، بسیاری از شرایط مانند طیب مولد، ایمان، ذکوریت و... دلیل ندارد، بلکه ممکن است کسی طیب مولد نداشته باشد یا مسلمان نباشد ولی بسیار دقیق و زیبا استدلال کند که شاید علامه حلی را هم پشت سر نهد.

البته اگر گفته شود رجوع جاهل به عالم شرط لازم است و حداقل کار می‌باشد و شرط کافی نیست، لازم می‌آید چیزهای دیگری نیز مطرح شود. قبلاً بیان کردیم که ما یک عناصر ثابت برای مفهوم داریم و یک عناصر علی البدل داریم؛ عنصر ثابت همان شرط لازم است و عنصر علی البدل، شروطی است که وجود یکی از آنها کافی است. اگر کسی این را بگوید جا برای بسیاری از شروط باز می‌شود ولی علمای ما این را نگفته‌اند.

از ابتدای «مسئله ۸» این نگاه به تقلید بوده است، لذا تقلید را از موضوعیت انداختیم و بسیاری از شرایط را حذف کردیم و تقلید را به متابعت معنا کردیم.

پیشنهاد به جای عبارت سید ماتن

«التقلید: اتباع^۲ مجتهد واحد او متعددین او مجموع بینهم شوری علی وجه الاستناد.»

بعد از تتبع و تحقیق، این پیشنهاد به جای متن عروه داده می‌شود. در این عبارت اولاً در کنار تقلید از واژه اتباع استفاده کردیم تا بگوییم واژه تقلید خصوصیت ندارد. ثانیاً در متن عروه آمده بود «التزام» که ما به جای آن از متابعت استفاده کردیم که نوعی عمل در آن است؛ زیرا تا به مرز عمل نرسد، تقلید نیست. اتباع به مفعول اضافه شده است نه به فاعل یعنی متابعت کردن عامی از مجتهد واحد یا متعدد (متعدد برای شورای فرضی است که شخصی بین چند نفر در اعلمیت مردد است. در اینجا شورا نیست، بلکه چند مجتهد هستند که مقلد در فرض خودش بین آنها جمع کرده است.) یا شوری (شوری ناظر به شخصیت حقوقی واقعی است که در کشورهای اسلامی می‌باشد که در بین این مجموع باید مشورت باشد. پس بینهم شوری یعنی یک شخصیت حقوقی بر اساس مشورت بین مجموعه. اگر بر اساس مشورت نباشد که لجنه نیست و این بینهم شوری اشاره به لجنه دارد.)

در تقلید باید استناد باشد و عنصر ثابت تقلید می‌باشد. پس پیشنهاد مذکور با متن عروه تفاوت بسیاری دارد. مثلاً ما بر روی التزام به معنای بنا داشتن تا آخر عمر دست نگذاشتیم. بر تعیین مجتهد معین دست نگذاشتیم. به جای التزام، متابعت آوردیم و نگوید پس استناد برای چیست؟ چون گاهی انسان متابعت می‌کند ولی مستند به کسی نیست در حالی که باید حتماً استناد باشد. این نگاه اول و خروجی نگاه اول بود.

امروز می‌خواهیم نگاه خود را به تقلید عوض کرده و یک اِتِّجاه یا گفتمان دیگری را بیان کنیم. نگاه به تقلید باید نگاه دومی باشد که قهراً اقتضائات آن بسیار متفاوت با نگاه اول است.

۲. اتباع یا اِتِّباع.

آیا واقعاً تقلید، متابعت، تصدیق و ... محض رجوع جاهل به عالم با وجوب متابعت است یا خیر؟

اولاً تقلید برای عصر غیبت تعبیه شده است و مراجعه به علما، قرار است جای مراجعه به امام؛ را بگیرد. یک وقت امام؛ حاضرند یا نائب خاص می‌گذارند مانند زمان جوادین و قبل از ایشان مانند زمان امام کاظم؛ که جریان وکالت راه افتاد. اما وقتی ائمه می‌خواستند غائب شوند آمدند برای زمان غیبت چیزی را جایگزین امام؛ کنند، لذا دست شیعیان را در دست علما گذاشتند و فرمودند آنها حجت بر شما هستند همانگونه که من حجت بر آنها هستم.

اگر تقلید این باشد، دیگر صرف مرجعیت علمی نمی‌شود. نمی‌خواهم در بحث زعامت ببرم، مقصود همین علمای بلاد است که مردم مراجعه می‌کردند و سیر تا پیاز را از علما می‌گرفتند و علمای دین، مردم را مدیریت می‌کردند و علما جدای از نقش مرجعیت علمی، نقش هدایتگری ... نیز داشتند. قضاوت که از زمان ائمه بوده است. تنظیم اسناد رسمی توسط علما انجام می‌شده است و علما به اجرای حدود، احقاق حقوق و ... می‌پرداختند و گاهی با حکومت‌ها درگیر می‌شدند. همه اینها در قالب رجوع مردم به علما صورت می‌گرفته است. البته گاهی هم کسی در رأس هرم بوده است.

اگر بگویم ماهیت مراجعه مردم به علما این است، لذا آن شرایط جای خود را باز می‌کند، مثلاً کسی که طیب مولد ندارد و ممکن است آدم خوبی هم باشد^۳ اما وی برای این کار مناسب نیست. یا زن بودن را در مواردی قبول کنیم.^۴ یا مثلاً یهودی بیاید استنباط کند و اگر خائن نیست کمک علما هم بکند ولی این نمی‌تواند مرجعیت داشته باشد.

اگر این نگاه به تقلید و مرجعیت باشد و بتوانیم آن را بپذیریم، مسئله متفاوت می‌شود. در این نگاه بهترین لفظ، لفظ تقلید است. دیگر کلمه مرجعیت علمی و ... رهنز است. تقلید هم به معنای لغوی^۵ که آقای خوئی فرمودند «ما بر گردن مرجع بیاندازیم» نیست، بلکه به معنای معهود در ذهن ما است که باید زیر چتر مرجع تقلید رفت و ما باید قلاده‌ای را بر گردن خود بیاندازیم و البته اگر کسی با این عنایت، واژه دیگری غیر از تقلید را به کار ببرد درست است. اگر این نگاه گفته شود همه چیز دست به دست هم می‌دهد و برای آن شرایطی که علما گفته‌اند جا باز می‌شود.

اگر بتوانیم از دل روایات چیزهایی را در آوریم، حرف ما از صرف ادعا خارج می‌شود. البته این حرف‌ها صرف ادعا نیست؛ زیرا وقتی انسان می‌شنود، می‌گوید چقدر خوب و درست است.

لو بنینا علی استفاده ما ذکر و استخراج من بعض المأثورات الروائیة - مضافاً الی اقتضاء الأرضیات الحاکمة - لامکن استفادته من مثل ما رواه علی بن ابی حمزه البطائی بسند یمكن ان یعمد علیه و هو: «قال: سمعت ابا الحسن موسی بن جعفر - علیهما السلام - یقول: اذا مات المؤمن بکت علیه

۳. باید آن روایات که می‌گوید حرام‌زاده هرچه باشد اهل جهنم است، کنار گذاشته شود.

۴. بنده دو مقاله دارم که آیا زنان می‌توانند کارهای مشروط به ولایت را قبول کنند یا نه؟ نگاه کنید به عنوان مقاله امکان‌سنجی تصدی زنان.

۵. تقلید مانند انداختن گردن‌بند بر گردن زن توسط همسر است.

الملائكة ... و تلم^۱ في الاسلام ثلثة لا يسدها شيء؛ لان المؤمنين الفقهاء حصون الاسلام كحصن سور المدينة لها»

يمكن ان يعتمد عليه: يعني سند خالی از مناقشه نیست، زیرا علی بن حمزه بطائنی بعد از امام کاظم؛ واقفی شد و در شب مرگش امام رضا؛ فرمودند: «تازیانه‌ای بر او زدند که اگر به اهل زمین بزنند زمین پر از آتش می‌شود». راوی چنین شخصی است. لکن گفته‌اند او تا قبل از وقف، نقل روایت می‌کرده است و بعد از وقف، اصحاب از واقفه نقل روایت نمی‌کردند و آنها بین شعیان مانند کلاب مَمطوره بودند که اولاً چون سگ نجس است و خیس هم شده از آن بیشتر اجتناب می‌شود و ثانیاً ظاهراً وقتی سگ خیس می‌شود بوی بدی به خود می‌گیرد.

در این روایت به قرینه بعد، هر مؤمنی مقصود نیست بلکه مؤمن فقیه مقصود است. مؤمن فقیه وقتی فوت می‌کند، فرشتگان گریه می‌کنند؛ زیرا طبق برخی روایات، مؤمن در آسمان‌ها مشهورتر است.

مرگ مؤمن در اسلام شکافی ایجاد می‌کند (تَلَمَّ موتُ المؤمن الفقیه فی الاسلام تُلْمَةً) که هیچ چیزی جای آن را نمی‌گیرد. پس اگر کسی بمیرد و آب از آب تکان نخورد او مؤمن فقیه نیست. بلکه مؤمن فقیه باید اثر داشته باشد که اگر مُرد خَلَاً ایجاد شود، اگرچه ممکن است بعداً آن خَلَاً پر شود ولی به آسانی جبران نمی‌شود.

فرمایش امام کاظم؛ نسبت به همین فقهایی که ما باید به آنها رجوع می‌کنیم. آنها سُور و قلعه هستند و قلعه که فقط مرجعیت علمی نیست، بلکه هادی نیز می‌باشد و اگر به حکومت برسد زعیم نیز می‌شود. امام؛ ما را به ایشان ارجاع داده‌اند که من بر آنها حجت هستم و آنها بر شما حجت هستند. یعنی هر موقعیتی که من دارد، آنها نیز دارند، لکن حجیت آنها از جانب من است و حجیت من از جانب خدا می‌باشد. لذا حجیت فقها یک واسطه می‌خورد.

روایت بعد: «اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا؛ فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله {علیهم}»

حضرت می‌فرمایند من دارم غایب می‌شوم و وقتی محمد بن عثمان بن عمری نامه اسحاق بن یعقوب را به نزد حضرت رساندند، بر اساس همین غیبت بوده است.

ادامه بحث در جلسه بعد ...

آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

۱. الف) تَلَمَّ تُلْمَةً. ب) تُلِمَّ تُلْمَةً. ت) تَلِمَّ تُلْمَةً. اگر دو مورد الف و ب باشد چون فاعل یا نائب فاعل فعل، مصدر خود فعل است، فعل به معنای «وقع» می‌باشد. هرگاه مصدر، فاعل فعل خود شود، آن فعل به معنای «وَقَعَ» می‌باشد، مانند ضَرَبَ ضَرْبٌ یعنی وَقَعَ ضَرْبٌ.